

نقش ولی امر در اوقاف از منظر فقه حکومتی (تولیت و نظارت بر اوقاف)^۱

ترابی شهرضای

استاد خارج فقه و اصول و عضو هیئت

علمی جامعه المصطفی العالمیه

چکیده

اسلام برای ولی امر فقیه مجتهد جامع الشرایط مناصبی را در نظر گرفته که در حقیقت همان منصب رسول اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) در حال حضورشان می باشد که در عصر غیبت به او محول شده است. از جمله این مناصب تولیت و نظارت حاکم شرع بر اوقافی است که از سوی واقف برای آنها ناظر و متولی تعیین نشده یا فرد تعیین شده شرایط لازم را نداشته باشد یا شرایط را از دست بدهد یا بمیرد. در وقف عام می توان ادعا کرد که همه فقهای امامیه تولیت آن را در این صورت با حاکم شرع دانسته اند ولی در وقف خاص اختلاف است برخی برای واقف و برخی برای موقوف علیه و برخی برای حاکم گفته اند. نظر مختار در این مسئله تفصیل است در اموری که مربوط به انتفاع نسل موجود از منافع وقف است متصدی آن موقوف علیه است و در اموری که مصلحت وقف و بقای آن و حقوق نسل های متأخر است باید با اجازه حاکم شرع یا منصوب از سوی او باشد، با توجه به اینکه مشاهد مشرفه مانند حرم ها از موقوفات عامه است حاکم شرع و حکومت مبتنی بر ولایت فقیه نیز می تواند جهت بهره برداری بهتر موقوف علیهم از اماکن و مشاهد مشرفه، تولیت این اماکن را انتخاب و نصب نمایند.

واژگان کلیدی: وقف، مناصب حاکم شرع، تولیت، نظارت، متولی، ناظر.

پیشگفتار

نهاد وقف در شریعت اسلام پذیرفته شده و مسلمانان همواره اموالی را وقف کرده اند که از دیر زمان به یادگار مانده است. این موقوفات در راستای برآورده کردن نیازهای روز هر عصری کار آمدی خود را نشان داده، اوقاف بر دو دسته است: دسته اول اوقافی که مقصود از وقف آنها انتفاع بردن موقوف علیه از موقوفه است مانند وقف بیمارستان، مسجد، حسینیه، آرامستان، پل‌ها، جاده‌ها، مدارس، کاروانسراها در جاده‌ها، مهمانسراها در شهرها و... دسته دوم اوقافی هستند که از منافع آن نیازهای جامعه یا قشر خاصی از آنان رفع شود مانند این که منزل یا مغازه یا باغ یا زمین کشاورزی و مانند آن را وقف بر اولاد یا فقرا یا مسجد یا بیمارستان یا تعمیر جاده یا پل یا پرداخت هزینه درمان بیماران یا تحصیل دانش پژوهان می‌کردند، در اینگونه موارد با اجاره دادن موقوفه، اجاره بهای در مواردی که واقف تعیین کرده بود مصرف می‌شد.

یکی از مسائل مورد ابتلای جامعه و حکومت، مسئله موقوفاتی است که در سرتاسر کشور اسلامی وجود دارد و با تغییر و تحولی که در صدهای اخیر اتفاق افتاده و نیازهای بشر با گذشته تفاوت چشمگیری پیدا کرده، لازم است به احکام و قوانینی دست یافت که بتواند نیازهای امروز جامعه را در راستای موقوفات پاسخگو بود، زیرا معتقدیم چنانچه در جای خود به اثبات رسیده فقه می‌تواند پاسخگوی نیازهای جامعه در هر عصری باشد.

هدف و ضرورت بحث

با برپایی حکومت اسلامی، ضرورت پاسخ دادن به نیازهای موجود جامعه در راستای موقوفه‌ها روز به روز نمایان‌تر می‌شود. از جمله مشکلاتی که بر سر راه موقوفات است و باید به آنها بر مبنای فقه حکومتی پاسخ داده شود؛ نقش حکومت در سرپرستی بر موقوفات و اصلاح و تعمیر و بقا و حفاظت از آنها و همینطور احیای موقوفاتی که الان مورد مصرف ندارد، تبدیل کار بری موقوفات و تعویض موقوفه برای بهره‌گیری بهتر از آنها و امور دیگری که در صدد هستیم در ضمن چند مقاله به آنها پردازیم. هدف از مقاله حاضر بررسی نقش حکومت و ولی فقیه در تولیت و نظارت بر اوقاف است.

مفاهیم و تعاریف

وقف در لغت به معنای دوام در ایستایی است، گفته می‌شود: وقف الدابه یع نی از حرکت ایستاد. در اصطلاح، اکثر فقها به «تحبیس الأصل و إطلاق المنفعة أو تحبیس الأصل و تسبیل الثمره» تعریف کرده و در روایات از آن به صدقه جاریه تعبیر شده است، و متبادر از این واژه این است که واقف انشا می‌کند متوقف شدن عین را از نقل و انتقال و استفاده از منفعت آن را برای موقوف علیه به نحوی که انشا کرده، آزاد می‌گذارد. (مشکینی بی‌تا: ص ۵۶۶)

وقف عام و وقف خاص

در فقه، به اعتبار موقوف علیه، وقف را به دو قسم وقف عام و وقف خاص تقسیم می‌کنند: وقف خاص یعنی واقف عینی را برای فرزندان خود یا افراد خاصی وقف می‌کند. اما وقف عام بر دو قسم است گاه عینی برای جهت یا مصلحت عمومی وقف می‌شود مانند مساجد، پل‌ها، کاروانسراها یا بر عنوانی عام مانند فقرا یا علما و مانند آن. (خمینی ۱۳۹۰: ج ۲، ص: ۷۰، مسئله ۳۴)

تولیت و نظارت

تولیت از لغت ولی گرفته شده و به نظر عرفی معنای آن با ولایت تفاوت دارد ولی هر دو از یک ریشه و به معنای قیام به اموری است که به آنان محول شده است معمولاً واژه تولیت در مورد کسی که سرپرستی امور وقف را به عهده دارد استعمال می‌شود فرقی نمی‌کند این منصب از راه شرط کردن واقف در ضمن عقد وقف به او رسیده باشد یا شارع او را به این منصب برگزیده باشد. تولیت حاکم شرع بر اوقاف شعبه‌ای از ولایت او بر سلطنت و غلبه داشتن بر مردم و بلاد و امور اجتماعی آنان است. رجوع شود به (اردبیلی ۱۴۰۳: ج ۸، ص ۸۶ و منتظری ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۹۰ و خلخالی سید محمد مهدی ۱۴۲۵: ص ۱۶۳ و بحر العلوم ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۲۱۰)

علامه حلی می‌نویسد: «وظیفه المتولی للوقف العمارة له و الاجارة و تحصیل الربح و قسمتها علی المستحقین و حفظ الاصول و الغلات علی الاحتیاط عند الاطلاق.» وظیفه متولی وقف آباد کردن و اجاره دادن و تحصیل سود و تقسیم بین مستحقان آن و محافظت از

درختان و ثمرات آن است که باید با احتیاط به این امور پردازد، در صورتی که تولیت او به نحو مطلق باشد.»

در برخی از کتب فقهی از واژه ناظر استفاده شده است. کاشف الغطا ناظر را بر دو قسم شرعی و مالکی تقسیم کرده و در بحث ناظر شرعی نوشته است: محل آن اوقاف عامه از مساجد و مدارس و کاروانسراها و پلها و مقابر و هر موردی که بر عموم وقف شده باشد. اگر واقف ناظری را تعیین کرده باشد او ناظر است و اگر در امر وقف سهل انگاری کرد یا فسادی از او سر زد مجتهد ناظر بر او است. اگر کسی را برای نظارت تعیین نکرده باشد نظارت در زمان غیبت امام عصر روحی له الفدا با مجتهد است زیرا او جانشین امام در اجرای احکام است پس می‌تواند امور وقف را خود به عهده بگیرد یا کسی را به عنوان قیم انتخاب کند تا به اصلاح امور و تعمیر و باز و بسته کردن درهای آن و محافظت و عمارت و مانند آن پردازد ... و در صورتی که رجوع به مجتهد متعذر یا متعسر بود عدول مسلمین به نظارت اقدام می‌کنند. (کاشف الغطا جعفر بی تا: ج ۴، ص ۲۴۵)

نقش ولی امر در اوقاف از منظر فقه حکومتی

بنابر این متولی وقف کسی است که واقف یا حاکم شرع او را تعیین می‌کند برای انجام دادن اموری که متعارف است برای بهره بردن از وقف انجام شود مانند آباد کردن و اجاره دادن و برداشت محصول و تقسیم آن بر موقوف علیه و محافظت از اصل و درختان وقف و مانند آن، کارهایی که برای غیر او انجام دادنش جایز نیست. (جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی ۱۴۲۳، ج ۸، ص ۲۹۳) و مراجعه شود به شهید ثانی در مسالک (ج ۵، ص ۳۲۶) و یوسف بحرانی در حدائق (ج ۲۲، ص ۱۸۶) و کاشف الغطا جعفر در کتاب کشف الغطاء (ج ۴، ص ۲۴۵) و نجفی محمد حسن در جواهر الکلام (ج ۲۸، ص ۲۳) و حکیم محسن در منهاج الصالحین (ج ۲، ص ۲۴۸، م ۸)

معمولا در کتب فقهای متقدم واژه ناظر به جای متولی به کار می‌رفته (علامه حلی بی تا، ص ۴۴۱ و فاضل مقداد ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۶۰، ابن طی فقعی بی تا، ص ۲۴۳، کرکی ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۷۹، شهید ثانی ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۱۸۸) ولی در قرون اخیر گاهی این دو باهم و به جای هم بکار می‌رود و گاهی بین این دو فرق گذاشته شده و ناظر به کسی گفته می‌شود که بر اجرای دقیق مقاصد و نیت واقف توسط متولی یا موقوف علیه نظارت می‌کند

بدون این که حق دخل و تصرف در وقف داشته باشد. محقق سبزواری می‌نویسد: «جایز است برای موصی که ناظر و مشرفی بر عمل وصی قرار دهد همانگونه که واقف می‌تواند فردی را بر متولی وقف به عنوان ناظر انتخاب کند و وظیفه او بستگی به اعتبار وصی یا واقف دارد که گاهی برای اطمینان پیدا کردن به عمل وصی یا متولی است در این صورت ناظر رقیب و نگهبان کارهای آنان است و اگر خلاف قصد وصی یا واقف از موصی یا متولی سرزند می‌تواند اعتراض کند.» (سبزواری سید عبد الاعلی بی تا، ص ۴۹۲) و مراجعه شود به (خامنه‌ای ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۱۷۸)

کیفیت انتخاب متولی برای وقف

واقف برای اجرای مقاصد خود از وقف حق دارد در ضمن انشای صیغه وقف، خودش یا فردی را به عنوان متولی وقف انتخاب کند، در این صورت خودش یا فرد منتخب به

عنوان متولی یا ناظر بر امور وقف متعین می‌شود. (خمینی روح الله ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۸۲ مسئله ۷۸) در این مقدار از بحث اختلاف نظری نیست بلکه ادعای اجماع شده است (عاملی جواد ۱۴۱۹، ج ۲۱، ص ۵۴۰) نزاع در این است که اگر کسی را انتخاب نکرده باشد متولی

وقف یا ناظر کیست؟ مسئله اختلافی است. اقوالی که در مسئله مطرح است عبارتند از: ۱- واقف می‌تواند عهده دارد تولیت وقف شود. ۲- امر تولیت وقف بر عهده موقوف علیه است. ۳- تفصیل بین وقف عام و خاص؛ در وقف عام تولیت با حاکم شرع و در وقف خاص با موقوف علیه. ۴- تفصیل بین انتقال وقف از ملک واقف به موقوف علیه یا به خدا، در صورت اول تولیت با موقوف علیه و در صورت دوم با حاکم شرع است ۵- گروهی متولی اوقاف عام را حاکم و در اوقاف خاص تفصیل می‌دهند بین اموری که موجب انتفاع نسل موجود است که تولیتش به عهده موقوف علیه می‌باشد و بین اموری که مربوط به حفظ و مصلحت وقف و نسل‌های بعدی است که تولیتش به عهده حاکم می‌باشد. ۶- برخی متولی این گونه از اوقاف را حاکم می‌دانند. بر اساس دیدگاه اخیر می‌توان تولیت اوقاف عمومی یا اوقاف خاصی که متولی برای آن از طرف واقف تعیین نشده را حاکم شرع دانست که در ادامه به بررسی آن می‌پردازیم.

دیدگاه فقها در تولیت اوقاف در صورت عدم تعیین ناظر از سوی واقف

دیدگاه فقها در تولیت و نظارت وقفی که واقف برایش ناظر و متولی تعیین نکرده مختلف است محقق حلی درمختصر النافع (ص ۵۷) و علامه در ارشاد الاذهان (ج ۱، ص ۴۵۲) و تبصره المتعلمین (ص ۱۲۴) و محقق کرکی در جامع المقاصد (ج ۹، ص ۳۵) معتقدند که نظارت با موقوف علیه است و قیدی به آن نزده‌اند، ولی محقق در شرایع الاحکام (ج ۲ ص ۲۱۴) و علامه در تحریر الاحکام (ج ۳ ص ۳۱۴) مسئله را مبتنی بر مالکیت موقوف علیه عین موقوفه را دانسته‌اند. علامه در تذکره الفقها مسئله را دو احتمالی می‌کند؛ احتمال اول نظارت با واقف باشد زیرا نظر و تصرف در این مال به او تعلق داشته و بعد از وقف نیز این خصوصیت باقی است و احتمال دوم نظارت با موقوف علیه باشد، برای این احتمال استدلالی ارائه نداده است. (ج ۲، ص ۴۴۱ س ۲۸) شیخ طوسی مسئله را مبتنی کرده بر انتقال ملک به خدا در این صورت نظارت با حاکم است و اگر منتقل به موقوف علیه می‌شود نظارت با خودشان است. (المبسوط: ج ۳، ص ۳۰۱) یحیی بن سعید حلی (الجامع للشرائع: ص ۳۷۱) و فخر الدین حلی (ایضاح الفوائد: ج ۲ ص ۳۸۴) و شهید اول در دروس (ج ۲ ص ۱۰۴) و لمعه (ص ۱۰۴) و فاضل مقداد در التنقیح الرائع (ج ۲، ص ۳۰۸) و شهید ثانی در شرح لمعه (الروضه البهیة: ج ۳ ص ۱۷۷) و مسالک (ج ۵ ص ۳۲۴) و محقق سبزواری در کفایه (ج ۲ ص ۱۳) و فیض در مفاتیح الشرایع (ج ۳، ص ۲۱۲) و طباطبایی در ریاض المسائل (ج ۹ ص ۳۰۷) نیز مسئله را مبتنی بر انتقال ملک به خدا یا موقوف علیه کرده‌اند. (و رجوع شود به عاملی، سید جواد، ۱۴۱۹، ج ۲۱، ص ۵۴۰)

مبانی اقوال

مبانی متخذ در مسئله مختلف است، گاهی بر اساس اتخاذ یک مبنا گروهی فتوایی داده‌اند و گروه دیگر با وجود همان مبنا آن فتوا را صحیح نمی‌دانند مثلاً گروهی تولیت را مبنی بر ملکیت کرده‌اند هر کسی که مالک موقوفه باشد او متولی وقف است خواه واقف یا موقوف علیه یا خدا و گروهی ملکیت را مبنای تولیت نمی‌دانند بلکه مصلحت وقف و موقوف علیه حاضر یا متأخر را سبب تولیت دانسته‌اند. در ادامه مقاله به برخی از انظار رسیدگی می‌شود.

محقق در المختصر النافع می‌نویسد: و يجوز أن يجعل الواقف النظر لنفسه على الأثبه و إن أطلق فالنظر لأرباب الوقف. (محقق حلی ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۵۷) واقف می‌تواند نظر در وقف و تولیت آن را برای خودش قرار دهد این حکم به واقع شبیه‌تر است. به قرینه دنباله عبارت، فهمیده می‌شود که منظور وی انشای وقف به نحو مشروط است یعنی واقف در ضمن انشای وقف برای خودش شرط کند تولیت و نظارت را. اگر در حین انشای وقف شرط نکرد و آن را به صورت مطلق انشا کرد، نظارت با موقوف علیه می‌باشد.

ملاحظه‌ای که بر این دیدگاه است و در کلمات علما دیده نمی‌شود این است که اطلاق فتوای او شامل هر نوع وقفی می‌شود خواه وقف بر افراد خاص مانند وقف بر اولاد یا وقف بر عناوین عام مانند فقرا یا وقف بر جهات، اگر در وقف خاص بتوانیم نظارت را به موقوف علیه بدهیم اما در دو قسم دیگر نمی‌توان چنین فتوایی داد بلکه تولیت این گونه از اوقاف به عهده حاکم شرع است؛ علاوه بر ملاحظه فوق، این دیدگاه مورد نقد علمای پس از او واقع شده است.

فاضل آبی در ذیل بیان محقق می‌نویسد: «در صورت انشای وقف به صورت مطلق توسط واقف و مطرح نکردن ناظر، مسئله تولیت مبتنی بر این است که ملک موقوفه به چه کسی منتقل شود اگر به انتقالش به خدا معتقد باشیم نظر در آن برای حاکم شرع است و اگر به موقوف علیه منتقل می‌شود که مختار همین است نظارت با او است. (فاضل آبی ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۷) فیض کاشانی نیز عین عبارات او را آورده است. (فیض کاشانی بی‌تا: ج ۳، ص ۲۱۳)

روشن است که ملاحظه‌ای که در کلام محقق بود در کلام ایشان نیز هست به این معنا که فقط در وقف خاص راهگشا است نه در اوقاف عامه خصوصا اگر معتقد باشیم که اوقاف عامه بر دو نوع است اوقافی که بر عناوین است که در آنها تملیک متصور است واقف فقرا یا علما را مالک عین می‌کند و اوقافی که مانند مساجد و تکایا و غیره که در آنها فک ملک و تحریر آن است که به ملکیت کسی در نمی‌آید و اصلا مالکی به ملکیت اعتباری ندارد. به همین جهت فاضل مقداد که به این ملاحظه توجه داشته در حاشیه‌اش بر کتاب المختصر النافع، تفصیل را مختص به وقف خاص دانسته و گفته: مسئله مبتنی بر این است

که اگر وقف به موقوف علیه منتقل می‌شود نظارت با او است و اگر به خدا منتقل می‌شود نظارت با حاکم شرع باشد اما در وقف عام مانند وقف بر فقرا یا بر مسجد نظارت با حاکم است. (فاضل مقداد ۱۴۰۴: ج ۲، ص ۳۰۸)

از عبارت ایشان استفاده می‌شود که نظارت متوقف بر ملکیت است ولی وجه آن مشخص نشده و علاوه بر آن در اوقاف عام مالک کیست؟ در وقف بر فقرا، عنوان فقیر، برای بیان جهت مصرف عوائد موقوفه است یا موقوفه به فقرا منتقل می‌شود لیکن از جهت عدم انحصار موقوف علیه تولیت به عهده حاکم است؟ در وقف بر جهات مانند مسجد، ملکیت به خدا منتقل شده یا از عین موقوفه فک ملک شده و از قید ملکیت مالک آزاد گشته است؟ اینها امور مبهمی است که این دیدگاه باید پاسخ دهد و مجرد این که گفته شود امر تولیت دائر مدار انتقال ملک است کافی به نظر نمی‌رسد.

شهید ثانی حق نظارت را از اساس برای واقف می‌داند زیرا او اصل و ریشه وقف می‌باشد پس سزاوارترین کسی است که به اجرای وقف و مصرف آن در مورد نیت واقف بپردازد. زمانی که وقف می‌کند یا در متن عقد نظارت را برای خودش یا فردی دیگر به نحو مستقل یا به نحو اشتراک شرط می‌کند که در این سه صورت عقد صحیح و لازم است؛ به دو دلیل ۱- به حسب روایت صحیح السنندی که محمد بن حسن صفار از امام حسن عسکری علیه السلام به سند صحیح نقل کرده است که در آخر روایت آمده: «الوقوف علی حسب ما یوقفها اهلها» (طوسی ۱۴۰۷: ج ۹، ص ۱۳۰) وقف‌ها با آن شرایط و خصوصاتی که واقف در نظر دارد واقع می‌شوند؛ نظارت برای خودش یا فرد مذکور به همان نحوی که شرط کرده محقق می‌شود. ۲- تأسی به معصومین علیهم السلام؛ به حسب روایتی که در مورد وقف حضرت زهرا سلام الله علیها حوائط سبعة را رسیده که ایشان امیر المؤمنین را و پس از او حسن و پس از او حسین علیهم السلام و پس از او اکبر اولاد از ذریه‌اش را به عنوان متولی وقف انتخاب کرد و همینطور شرط امام موسی کاظم علیه السلام نظارت را برای حضرت رضا و برادرش قاسم و ... (کلینی ۱۴۰۷، ج ۷؛ ص ۴۸ و ۵۴). اگر صحیح نبود نظارت را بر عهده کسی بگذارند از معصومین علیهم السلام سر نمی‌زد، بنابر این عمل آنان برای ما الگو است.

در این مقدار اختلافی نیست. ولی اگر در حین عقد شرط نکرد و آن را مطلق گذاشت مسئله مبتنی بر انتقال ملک است هرکسی مالک باشد تولیت وقف با او است پس اگر گفته شود مالک آن، واقف یا موقوف علیه است نظارتش با او می‌باشد و اگر قائل به تفصیل شدیم و گفتیم اگر موقوف علیه معین باشد ملک او است پس نظارت نیز با او می‌باشد و اگر غیر معین و غیر محصور است مانند فقرا، وقف به ملک خدا وارد می‌شود که در این صورت حاکم شرع تولیت دارد. اگر بر جهت عامی وقف شده باشد مانند مسجد نظارتش با حاکم شرع است زیرا در جایی که ناظر خاص موجود نباشد او ناظر عام است. در صورتی که انشای وقف به نحو مطلق باشد تولیتش به واقف نمی‌رسد زیرا او بعد از عقد اجنبی از مال می‌شود. (شہید ثانی ۱۴۱۳: ج ۵، ص ۳۲۴)

به نظر صاحب جواهر، مبتنی کردن مسئله بر ملکیت، امر صحیحی نیست زیرا در وقف خاص و بر افراد معین مانند وقف بر اولاد، نسل موجود چه ولایتی بر نسل‌های متأخر دارند؟ آنان به مقداری که بتوانند از منافع و عوائد وقف در محدوده حیاتشان بهره مند شوند حق تصرف دارند نه بیشتر لذا اگر اجاره‌ای دادند که بیش از عمر آنها طول دارد به مجرد مرگ آنان اجاره باطل می‌شود.

وی در ابتدای ورودش به این مسئله، در صدد بر آمده مبنای اقوال کسانی که به طور مطلق حکم به نظارت موقوف علیه داده‌اند را به بحث انتقال ملک بر گرداند و نظر شهید ثانی را نیز همین دانسته و به نقل عبارات او پرداخته که قبلاً نقل کردیم و همینطور دیدگاه کسانی که تصریح کرده‌اند که در وقف عام تولیت برای حاکم است و اگر موقوف علیه معین باشد خودش عهده دار نظارت می‌شود؛ به همین اختلاف در انتقال ملک بر می‌گردد زیرا روشن است که مسئله مبتنی شده بر این که اگر موقوفه ملک خدا باشد یا فقرا، در هر حال ولی و سرپرست آن حاکم می‌باشد.

صاحب جواهر در ادامه کلامش مبتنی کردن مسئله را بر مالک شدن موقوف علیه غیر موجه دانسته است، زیرا کار ناظر این است که بتواند مصالح وقف را مراعات کرده و اجاره‌ی او بر اعقاب آینده نافذ باشد، مملوک بودن عین و منفعت برای موقوف علیه ما دامی که زنده هستند اثبات چنین ولایتی را برای آنان اقتضا نمی‌کند بلکه مقداری که آنان

می‌توانند از این موقوفه استفاده کنند، بهره‌گیری از آن بدون نیاز به اجازه گرفتن از کسی و اصلاح کردن موقوفه برای به ثمر نشستن آن و اموری از این دست که از توابع ملک است تفاوتی که ملکیت آنان با ملکیت مالک معمولی دارد، این است موقوف علیه حق رها کردن موقوفه و عدم رسیدگی به آن را ندارد بر خلاف مالک معمولی که ممکن است ملک خود را رها و به آن رسیدگی نکند. از سوی دیگر موقوف علیه حق تصمیم‌گیری برای استفاده از وقف به نحوی که به بطون آینده ضرر بزند را ندارد.

صاحب جواهر دیدگاهی که در کتاب دروس از برخی به عنوان احتمال مطرح شده، قوی می‌داند که در صورت مطلق گذاشتن واقف و عدم تعیین ناظر و تولیت؛ این امر به عهده حاکم باشد فرقی بین وقف خاص و عام در این جهت نیست، دلیل این مطلب، مراعات حقوق بطون آینده است، این احتمال قوی است بنابر آنچه گفته شد که تصرفاتی که منافات با حقوق نسل‌های متأخر ندارد برای نسل موجود از موقوف علیه اشکال ندارد. صاحب جواهر در صدد بر می‌آید کلمات کسانی که در مسئله به طور مطلق سخن گفته‌اند را بر همین تفصیل حمل کند.

نقش ولی امر در
اوقاف از منظر
فقه حکومتی

وی در ادامه دیدگاهی که نظارت را در صورت مطلق بودن انشای وقف برای مالک می‌داند به سبب این که قبل از وقف کردن علاوه بر مالک بودن، بر این مال نظارت و ولایت داشته، با انشای وقف ملکیت او بر آن به پایان می‌رسد ولی نظارتش باقی است، این احتمال را در دروس مطرح کرده و علامه حلی در تذکره آن را احتمال داده ولی به نظر صاحب جواهر این احتمالی در غایت ضعف است زیرا نسبت واقف به این ملک در اثر وقف و زوال ملکش، مانند دیگر افراد اجنبی می‌شود، نظارت و ولایتش تابع ملکیتش بود که با رفتن آن، اینها نیز زایل می‌گردد. (نجفی: ۱۹۸۱، ج ۲۸، ص ۲۶)

مبنای صاحب جواهر زیر بنای دیدگاه‌های متأخرین از او شده لذا عباس بن حسن کاشف الغطا برای تثبیت ولایت حاکم شرع بر چنین وقفی ابتدا چهار دیدگاه در این مسئله را مطرح کرده، ۱- نظر مشهور را در این مسئله مبتنی بر ملک دانسته و در استدلال بر آن گفته که مالکین موقوفه از دیگران به مصالح و رسیدگی به امور آن سزاوارترند. ۲- اگر ملکیت واقف را ترجیح دهیم نظارت به همین علت برای او است. ۳- گفته‌ای ضعیف،

احتمال نظارت واقف را با زوال ملک مطرح کرده ۴- تفصیل شهید ثانی را بین موقوف علیه معین و وقف بر جهت عام که در دومی تولیت با حاکم و در اولی با خود موقوف علیه است.

وی در رد دیدگاه مشهور، سلطنت و ملکیت مالک را تام ندانسته فرقی نمی‌کند که واقف مالک باشد یا موقوف علیه، زیرا حقوق بطون آینده نیز به این وقف تعلق دارد لذا نمی‌تواند تصرفاتی که با حقوق آنان منافات داشته باشد در وقف ایجاد کند، لذا لازم است کسی متولی و ناظر وقف باشد که بتواند مراعات حقوق بطون متأخر و مصالح عمومی وقف را بنماید و این کار از عهده موقوف علیه بر نمی‌آید زیرا چنین ولایتی ندارند بلکه آنان حق ندارند تمام ثمره و منفعت موقوفه را که وجود پیدا کرده بدون اجازه گرفتن از حاکم مصرف کنند زیرا ممکن است بر بطون متأخره ضرر وارد شود بنابر این اوفق به قواعد این است که در صورت مطلق گذاشتن واقف، تولیت با حاکم شرع باشد.

وی معتقد است حتی اگر واقف را مالک موقوفه بدانیم ملازمه‌ای بین ملکیت و ولایت او بر وقف نیست، زیرا در وقف باید مراعات بطون آینده شود که این کار از عهده او خارج است به علت این که ولایتی بر نسل‌های متأخر ندارد. تفصیلی هم که شهید ثانی دارد به همین اشکال مبتلا است زیرا معین بودن موقوف علیه در این بحث تأثیری ندارد او حق استفاده از منافی را دارد که به بطون متأخر ضرر نزند. بطلان دیدگاه چهارم نیز روشن است زیرا وقتی ملکیت واقف از وقف زائل شود به دنبالش نظارت او هم به پایان می‌رسد و جایی برای استصحاب نظارت او باقی نمی‌ماند. (عباس بن حسن کاشف الغطا: ۱۴۲۴، ه. ق، ج ۳، ص ۱۶).

به همین جهت محمد بحر العلوم یکی از موارد ولایت فقیه را ولایت بر اوقاف عامه دانسته در صورتی که واقف برای آن متولی تعیین نکرده باشد. دلیل بر این مطلب را روایات و اجماع منقول و محصل دانسته و علاوه بر این دو دلیل، ولایت بر آن را از مصالح عامه‌ای دانسته است که امرش به عهده امام معصوم و در فرض غیبتش به عهده نایب او یعنی فقیه جامع شرایط است. (محمد بحر العلوم: ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۲۶۲)

نکته‌ای که در کلام او دیده می‌شود بیان نوع ولایت حاکم شرع بر وقف است که با ولایت به معنی الاخص تفاوت دارد، اگر عنوان یا جهت را بیان مورد مصرف بدانیم و به ملکیتش قائل نشویم؛ در این صورت حاکم فقط می‌تواند به اموری بپردازد که به مصلحت وقف است و در آمد و منافع وقف را در موردی که واقف قصد کرده مصرف کند خواه خودش متولی این کار شود یا فردی را برای این کار انتخاب کند. بنابر این حاکم تولیت دارد نه ولایت.

اما اگر معتقد باشیم که وقف به ملک نوع یا جهت در می‌آید البته نوعی از ملکیت مانند ملکیت اراضی مفتوح عنوه که ملک مسلمانان است و فوایدش در مصالح عمومی مصرف می‌شود در این حال تصرفات حاکم از باب ولایت است نه تولیت. (محمد بحر العلوم: ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۲۶۳)

به نظر می‌رسد بر این تفصیل ثمره‌ای بار نشود به هر حال حاکم شرع در هر دو صورت می‌تواند تصرفاتی را در وقف داشته باشد که به صلاح وقف باشد و به ضرر بطون آینده منتهی نشود.

نقش ولی امر در
اوقاف از منظر
فقه حکومتی

وی در وقف خاص معتقد است بنا بر قول به ملکیت موقوف علیه ولایت و نظارت به عهده آنان است. البته روشن است که نوع ملکیت آنان با ملکیت متعارف تفاوت دارد و احکامش متفاوت است از سویی دایره سلطنتش ضیق و مقید به حیات موقوف علیه است و از سوی دیگر این ملکیت اقتضای دوام دارد و از سوی واقف به نسل بعدی منتقل می‌گردد، اگر چه با مرگ موقوف علیه منتقل می‌شود، اما این انتقال به این معنا است که زمان ملکیت او بر وقف به پایان رسیده و نوبت مالک شدن نسل بعدی است ولی در ملک معمولی مرگ قاطع ملکیت است و به ارث ملک جدیدی برای وارثان حاصل می‌شود. (محمد بحر العلوم: ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۲۶۲) تفاوت بین ملکیت متعارف و ملکیت در وقف بهترین دلیل است بر تفاوت این دو در نظارت؛ زیرا در ملکیت متعارف به موت مالک، ملکیت او قطع می‌شود و ملکیت جدیدی برای وارث احداث می‌شود ولی در موت موقوف علیه ملکیتش به پایان می‌رسد اما ملکیت پابرجا است از واقف به موقوف علیه جدید منتقل می‌شود نه از موقوف علیه میت به موقوف علیه حی، لذا همین مقدار تفاوت و این که

حقوق بطون متأخر باید ملاحظه شود و موقوف علیه موجود نسبت به آنان ولایت و نظارتی ندارد تا بتواند در حقوقشان اعمال تصرف کند سبب می‌شود که نظارت به عهده حاکم باشد که از طرف شارع چنین حقی را دارد.

صاحب عروه پس از نقل اقوال مختلف در مسئله می‌نویسد: اقوا این است که ولایت وقفی که واقف مطلق گذاشته و ناظر و متولی را تعیین نکرده به عهده حاکم است و فرقی بین وقف خاص و عام نیست، زیرا مالک با وقف کردنش نسبت به آن اجنبی شده حتی اگر قائل به بقای مالکیت او بر وقف باشیم. زیرا این نحوه از ملکیت اقتضای تولیت بر مملوک را ندارد و نمی‌توان با استصحاب، بقای تولیت و جواز تصرفاتش را در وقف ثابت کرد، زیرا موضوع تغییر کرده است؛ جواز تصرف در ملکش قبل از وقف کردن از آثار ملک مطلق بود نه از آثار مطلق ملک، بنابر این نمی‌توان با استصحاب آثار ملک مطلق را بر مطلق

ملک مترتب کرد. موقوف علیه نیز ولایتی بر حقوق بطون متأخر ندارد بلکه اگر از طرف واقف تعیین شود به مقتضای «الوقوف علی حسب ما یوقفها اهلها» چنین ولایتی برای او در حین عقد جعل می‌شود. در عدم ولایت موقوف علیه بر وقف فرقی نیست که به ملکیت آنان معتقد باشیم یا نه، زیرا نهایت چیزی که هست آنان مالک منفعت یا انتفاع از وقف هستند و بر فرض که مالک عین آن هم باشند اقتضای ولایت آنان را بر وقف به طور مطلق ندارد بلکه در محدوده استفاده از منافع وقف یا انتفاع از آن حق دارند. (یزدی سید محمد کاظم:

بی تا؛ ج ۱، ص ۲۲۷)

نکته‌ای که در کلام صاحب عروه چشمگیر است تفسیر ولایت حاکم شرعی است. وی این ولایت را در محدوده خاصی نافذ می‌داند لذا تصرفات انتفاعی از موقوفه را در وقف خاص یا عام برای موقوف علیه نیازمند اذن گرفتن از حاکم نمی‌داند. مثلاً کاروانسرای که برای زوار و مسافرین وقف شده یا چاهی که برای استفاده از آبش یا معبری که برای عبور مردم و مانند این امور وقف شده باشد قصد واقف واگذار کردن انتفاع به هر کسی که شرایط را دارا باشد، بوده است بنابر این نیازی به اجازه گرفتن از حاکم در امور مذکور نیست، واقف چنین اذنی را داده است. بیان شهید ثانی که مقتضای قاعده متوقف بودن تصرفات بر اذن حاکم است و قصد واقف تفویض انتفاع را برای موقوف علیه رفع اشکال

نمی‌کند؛ تمام نیست، زیرا واقف قصد قصد کرده تصرفات موقوف علیه متوقف بر اذن گرفتن نباشد، باید قصد او ملاحظه شود که «و الوقوف علی حسب ما یوقفها أهلها» اینگونه تصرفات را جایز می‌کند لذا نمی‌توان واقف را اجنبی از وقف دانست بلکه آنچه او قصد کرده و در هنگام انشای وقف در نظر داشته است از سوی شارع امضا شده و وقف بر طبق آن شکل گرفته است، عمل بر طبق آن مشروع می‌باشد. (یزدی سید محمد کاظم: بی تا؛ ج ۱، ص: ۲۲۸) این بیان تام و تمام است.

تفصیلی که محقق نائینی در این مسئله می‌دهد در واقع بازگشت به کلام صاحب عروه دارد. وی بعد از بیان اقوال در مسئله، باقی بودن ولایت واقف را توهمی دانسته که معتقد است واقف با عدم تعیین ناظر، این شأن را برای خودش محفوظ دانسته زیرا از خودش سلب نکرده است، این توهم دفع می‌شود به این که با سلب ملکیت خودش از آن عین، تمام شئونی که به تبع ملکیت بر آن مال داشت زایل می‌شود همانگونه که با انتقال ملکیت تمام توابع آن نیز به مالک جدید منتقل می‌شود. به همین دلیل قول دوم را قوی می‌داند که نظارت به تبع انتقال ملک به موقوف علیه به آنان منتقل گردد، البته نه به صورت مطلق به گونه‌ای که موقوف علیه موجود سلطنت تامی بر عین داشته باشد و لو مستلزم تصرف در منافع و حقوق بطون متأخر شود، زیرا چنین سلطنتی لازمه انتقال ملکیت مطلق است نه مطلق ملک. از آنجا که ملکیت تقطیعی است محدوده نظارت و سلطنت آنها منقطع و نسبت به اموری است که مربوط به زمان خودشان می‌باشد ولی نسبت به بطون متأخر نافذ نیست. بله اگر مصلحت وقف اقتضای تصرف داشته باشد که با حقوق متأخرین منافات داشته باشد در این صورت حاکم شرع عهده دار آن خواهد شد. (نائینی: ۱۴۲۱، ص ۲۷۲)

بنابراین محقق نائینی مطلبی اضافه‌تر از صاحب عروه القا نکرده اگرچه در بدو امر توهم می‌شود که به ولایت موقوف علیه قائل است ولی از آخر کلامش استفاده می‌شود فقط در محدوده انتفاع و بهره‌گیری از وقف چنین حقی را به آنان می‌دهد و شرط می‌کند که نحوه تصرفاتشان با بطون متأخر منافات نداشته باشد و الا به عهده حاکم است. محقق نائینی در ادامه کلامش در مواردی که متولی شرایط لازم را از دست داده باشد و تکلیف حاکم عزل او یا ضمیمه کردن دیگری به او است؛ می‌گوید: «ولایت حاکم در امثال این مقامات از باب

عدم لزوم نقض غرض و حفظ مصلحت وقف است بنا بر آنچه ما در ولایت حاکم تعمیم دادیم و بنا گذاشتیم بر این که همه اموری که حکام جور از عزل و نصب و غیر آن عهده دار هستند؛ به مناط عدم ردع از سوی شارع برای حاکم شرع نیز وجود دارد.» (همان: ص ۲۶۹) با این بیان دامنه ولایت حاکم شرع را توسعه می‌دهد به اموری که سیره عقلایی در امر حکومت‌ها بر آن مبتنی شده است هر امری که دولت‌ها برای حفظ نظام زندگی اجتماع متکفل هستند به شرط این که ذاتا نامشروع نباشد ولی امری که از سوی شرع مقدس در زمان غیبت معصوم علیه السلام می‌تواند متکفل آن باشد که از جمله آن امور ولایت بر اوقاف و مصالح آن است.

نظیر آنچه از صاحب عروه و مرحوم نائینی نقل شد در بیان محقق اراکی آمده است وی تفصیلی در مسئله ارائه داده و بین وقف عام و وقف خاص فرق گذاشته در اولی تولیت را به عهده حاکم دانسته ولی در دومی اگر وقف خاص برای طبقه معینی باشد در مسائلی که به مصلحت وقف و مراعات حقوق بطون متاخر منوط است تولیتش به عهده حاکم می‌باشد ولی در مسائلی که سبب بازگشت فایده‌اش به طبقه موجود است تولیت به عهده موقوف علیه است اگر بالغ باشند و الا به عهده ولی آنان است. (اراکی ۱۴۱۴: ج ۲، ص ۱۵۲)

برخی از محققان مسئله را به صورت مفصل‌تر و جامع مطرح کرده وی می‌نویسد: در صورتی که وقف از جهات عامه مانند مساجد و مشاهد و معابد و مدارس و پل‌ها و مقابر و مانند آن یا برای این موقوفات عام باشد یا وقف بر عناوین عامه مانند وقف بر اهل علم یا سادات یا فقرا و مانند آن باشد، در این موارد در صورتی که ولایت با حاکم شرعی یا منصوب از طرف او است:

عدم تعیین واقف متولی را ۲- فوت متولی بعد از تعیین ۳- در متولی شرط معینی را لحاظ کند و او فاقد آن شرط باشد یا واجد بود از دست داده ۴- متولی برای وقف در جهات خاصی معین کرده ولی برای جهات دیگرش مهمل گذاشته است.

در وقف خاص در صورتی که مقصود از آن، تملیک منفعت به افراد موقوف علیه باشد تفصیل داده بین اموری که بازگشت به مصلحت وقف یا بقای آن یا مصلحت بطون متاخر داشته باشد مانند اجاره دادن یا تعمیر وقف یا احداث چاه و چشمه یا محافظت از درختان

و بناها و غرس درختان جدید؛ در این موارد تولیت با حاکم شرع یا منصوب از سوی او است. ولی آنچه مربوط به نمو فعلی وقف و میوه‌ها و منافع فعلی آن است که مصلحت بطن موجود است ولایت در آن به عهده موقوف علیه می‌باشد. (زین الدین ۱۴۱۳: ج ۶، ص ۱۲۷)

همین تفصیل در کلمات محقق سبزواری دیده می‌شود. (سبزواری سید عبد الاعلی بی تا ص ۴۸۰) در فقه استدلالی دلیل دو دلیل بر ولایت حاکم در اوقاف عامه آورده است:

۱- اموری که موجب حفظ و مصلحت وقف یا مصلحت بطن متاخر است، از باب امور حسبه می‌باشد که باید به آن قیام شود. و با توجه به اینکه واقف در حین عقد، تولیت وقف را برای کسی شرط نکرده است با تمامیت وقف، نسبت به وقف اجنبی می‌گردد؛ قدر متیقن از ولایت در امور حسبه، ولایت داشتن حاکم شرع و فردی که از سوی او تعیین شود؛ می‌باشد. و از طرفی اصل نیز بر عدم ولایت موقوف علیه بر موقوفه است.

۲- موقوف علیه قبل از این که برای او وقف شود ولایتی بر آن نداشت پس از وقف مقدار متیقن برای او انتفاع از وقف است، نسبت به ولایتش بر وقف شک می‌شود، استصحاب عدم جاری می‌شود.

در اوقاف خاص به نحو تملیکی در اموری که مربوط به منافع بطن موجود است؛ استدلالش این است که این امور مصالح شخصی است که بازگشت به انتفاع از عین موقوفه را دارد وجهی ندارد دیگری قائم مقام آنان باشد. حتی در فرض این که فرد خاصی برای تولیت وقف تعیین شده باشد در این امور او متصدی نخواهد بود. (سبزواری سید عبد الاعلی ۱۴۱۳: ج ۲، ص ۱۰۰)

امام خمینی قدس سره در تحریر الوسیله همین تفصیلی که از کلمه التقوی ذکر شد بیان می‌کنند. (خمینی روح الله ۱۳۹۰: ص ۸۴، مسئله ۸۷ و ۸۹)

محقق خوئی قدس سره در صورت عدم تعیین متولی از سوی واقف در اوقافی که جهت تملیکی ندارد و خاص نیست ولایت بر آنها را برای حاکم می‌داند ولی در اوقاف خاص که جهت تملیکی دارد مانند این بگوید: این خانه وقف بر اولاد و بعد از آنان بر اولادشان و ... در این صورت ولایت بر آن خانه و منافعش به اولاد تعلق دارد. (خوئی ۱۴۱۰:

ج ۲، ص ۲۳۸) محقق جواد تبریزی نیز از استاد خود در این فتوا متابعت کرده است، (تبریزی جواد ۱۴۲۶: ج ۲، ص ۳۰۸) یکی از شاگردان محقق خوبی در استدلال بر این فتوا نوشته: فرض این است که در وقف خاص تملیکی، موقوفه ملک اشخاص موجود در خارج است و با وجود مالک نوبت به حاکم نمی‌رسد و به عبارت دیگر حاکم در موردی که ولی نباشد ولایت دارد با وجود ولی موضوعی برای ولایتش نیست. (قمی سید تقی ۱۴۲۶، ج ۹، ص ۴۶۶)

این نحوه فتوا با اشکال مهمی که در کلمات اعلام گذشت روبرو می‌شود، اولاً ولایتی برای موقوف علیه نیست زیرا تملیک وقف به او تملیک خاص است نه تملیک مطلق از این رو حق فروش و هبه و مانند آن را ندارد و بر فرض شک نیز اصل عدم ولایت او بر وقف است و ثانیاً او نسبت به مصالحی که به انتفاع او مربوط است حق اعمال نظر و تصرف را دارد ولی آنچه مربوط به مصلحت وقف و حقوق بطون متأخر است هیچ حقی و ولایتی ندارد. لذا می‌بینیم شاگرد دیگر ایشان در حاشیه خود بر این کتاب می‌نویسد: «و يعتبر فی التصرفات الراجعة إلى مصلحة الوقف و مصالح غیر الموجودین من الطبقات إجازة الحاکم الشرعی.» (وحید خراسانی ۱۴۲۸: ج ۳، ص ۲۷۰) هر چند از کلام ایشان استفاده می‌شود که موقوف علیه می‌تواند چنین تصرفاتی داشته باشد ولی صحت آن متوقف بر اجازه حاکم است ولی بازگشت کلام ایشان به ولایت حاکم و عدم ولایت موقوف علیه در این موارد می‌باشد. و شاگرد دیگر ایشان دقتی در کلام دارد او نوشته: «إذا لم يجعل الواقف ولياً علی الوقف كانت الولاية علیه للحاکم الشرعی بما كان راجعاً إلى مصلحة الوقف، و مراعاة البطون اللاحقة، و للموقوف علیه فيما يتعلق بتنميته و اصلاحاته الجزئية و ما شاکل. (روحانی سید محمد بی تا: ج ۲، ص ۴۵۵) ایشان در توضیح این فتوا نوشته است: اگر وقف به نحو تملیک بر موقوف علیه و به نحو خاص باشد ولایت بین حاکم شرع و موقوف علیه تقسیم می‌شود. در مصالح عمومی وقف و حقوق بطون متأخر که حق استفاده از این وقف را دارند ولایت وقف بر عهده حاکم شرع است و در اموری که مربوط به بهره‌گیری از وقف و میوه دهی آن و اصلاحات جزئی در راستای حفظ وقف است بر عهده موقوف علیه می‌باشد. (همان)

مقام معظم رهبری در پاسخ از سؤال از ولایت تصرّف برای حفظ و تعمیر و اصلاح و جمع‌آوری نذورات و تبرّعات مرقد‌های فرزندان ائمه «علیهم السلام» که سالهای زیادی بر آنها گذشته و وقف خاص نیستند و متولی خاص ندارند، با چه کسی است؟ نوشته اند «تولیت بقاع مبارکه و اوقاف عام که متولی خاصی ندارند با حاکم و ولیّ امر مسلمین است و این تولیت در حال حاضر به نماینده ولی فقیه در اداره اوقاف و امور خیریه واگذار شده است و زمین صحن و مرقد فرزندان ائمه «علیهم السلام» و حرم ایشان که از زمان‌های گذشته برای دفن اموات مسلمانان در نظر گرفته شده، حکم وقف عام را دارد مگر آن که خلاف آن از طریق شرعی نزد حاکم ثابت شود.» (خامنه‌ای ۱۴۲۴: ص ۴۹۶)

ایشان نماینده ولی فقیه در سازمان اوقاف و امور خیریه را منصوب از سوی خود در تولیت اوقاف عام دانسته است ولی نسبت به وقف خاص اظهار نظری نشده است

محقق خوانساری دیدگاهی متفاوت با آنچه گفته شد ارائه داده است. وی در صورت عدم تعیین ناظر در متن عقد، احتمال نظارت واقف را منتفی دانسته خواه به خروج وقف از ملک او معتقد باشیم همانطوری که در وقف مؤبد قائلیم یا به ملک او بدانیم همانطوری که در وقف منقطع الاخر، بنا بر وقف بودنش قائلیم نه این که آن را حبس بدانیم. زیرا در صورت اول او از وقف اجنبی می‌گردد و در صورت دوم ملکیت او مطلق نیست لذا در زمان وقف یا حبس حقی بر آن مال ندارد مانند ماجر که با اجاره دادن عین، بر منافی که به مستأجر برمی‌گردد حقی ندارد.

اشکال این که تولیت برای موقوف علیه باشد اجنبی بودن آنها نسبت به بطون متأخر است این اشکال نسبت به طبقه متأخر وارد است اما چرا در جایی که موقوف علیه خاص و منحصر در افرادی باشد مانند وقف بر اولاد؛ آنان نسبت به منافع و مصالحی که مربوط به طبقه موجود است تولیت نداشته باشند زیرا منافع مشترک بین موجودین از آنان است و آنان مسلط بر اموالشان هستند نیازی به تولیت حاکم یا غیر او از عدول مؤمنین ندارند مگر در صورتی که ممنوع التصرف باشند مانند صغار و مجانین و سفها.

نقش ولی امر در اوقاف از منظر فقه حکومتی

اما اگر موقوف علیه منحصر نباشد مانعی نیست که حال آنان حالی کسانی باشد که انغال برایشان مباح است، در تصرفاتشان نیاز به اجازه از غیر و تعیین او ندارند خواه وقف بر عناوین باشد مانند فقرا و طلاب یا بر جهات عامه مانند معابر و پل‌ها و مقابر. بنا بر آنچه گفته شد روشن شد که اگر موقوف علیه را مالک هم ندانیم و آنان را محل مصرف بدانیم نیز اشکالی در مسئله نیست می‌توانند در وقف تصرف کنند و نیازی به اذن و اجازه نیست. آری اگر موقوفه محتاج به اصلاح و تعمیر باشد حاکم یا عدول مؤمنین آن را به عهده می‌گیرند. (خوانساری سید احمد: ۱۴۰۵، ج ۴، ص ۱۴)

به نظر می‌رسد تفصیل ایشان وجهی ندارد زیرا در تصرفاتی که حق موقوف علیه است کسی نگفته باید از شارع یا حاکم شرع اجازه بگیرند چه در وقف خاص یا وقف عام بلکه نسبت به اموری که مربوط به مصلحت وقف و بقای آن و همینطور بطون متأخر است حق تصرف ندارند لذا در وقف خاص مانند وقف بر اولاد، موقوف علیه حق ندارد بیش از مقدار حیات خودش آن را اجاره بدهد و اجاره بها را یکجا بگیرد و مصرف کند زیرا حق بطون متأخر پایمال می‌شود.

نقش حکومت اسلامی در اداره مشاهد مشرفه

تا این جا معلوم شد که در اوقاف عامه‌ای که متولی معین نشده نقش اساسی برای تولیت و نظارت بر موقوفه به عهده حاکم شرع است و روشن است که حتی اگر به ولایت مطلقه فقیه نیز قائل نباشیم هرگاه یکی از مجتهدین واجد شرایط این امر را به عهده بگیرند فقهای دیگر حق مزاحمت با او را ندارند و اگر معتقد به ولایت فقیه باشیم با تصدی ولی فقیه امر حکومت را بر مسلمانان به هر نحوی که باشد با تعیین عمومی که نسبت به امام راحل اتفاق افتاد یا تعیین توسط مجلس خبرگان که نسبت به مقام معظم رهبری واقع شد این امر بر طبق شرع و قانون به عهده ایشان است. در ماده ۸۱ قانون وقف آمده است: «در اوقاف عامه که متولی معینی نداشته باشد اداره موقوفه طبق نظر ولی فقیه خواهد بود.»

لذا این حق حاکمیت است که برای مراعات مصلحت وقف و موقوف علیه، اداره امور اوقاف بالخصوص اوقاف عمومی را به عهده بگیرد یا شخصی را برای این کار منصوب کند که به امور موقوفه رسیدگی نماید.

بدون شک، مشاهد مشرفه از اوقاف عامه به شمار می‌آید و در اعصار مختلف، حکومت-ها عهده دار تولیت آن بوده‌اند فرقی نمی‌کند که از فقها اجازه داشته‌اند یا نه، بالاخره با برپایی جمهوری اسلامی و حاکمیت شرع، امور اوقاف عمومی که متولی خاصی ندارد از شئون ولایت حاکم به حساب می‌آید و باید زیر نظر ولی فقیه به آنها رسیدگی شود حتی اگر از ادله‌ای که بر ولایت فقیه بر امور؛ ولو از طریق حسبه دلالت دارد، چشم پوشی کنیم؛ به هر حال از باب قدر متیقن، حاکم شرع نسبت به آنها دخالت می‌کند و این نظر چنانچه گذشت از مسلمات فقه امامیه است.

امام راحل قدس سره نیز بسان دیگر فقیهان همین فتوا را می‌دهد: «مسألة ۸۷: لو لم یعیّن الواقف متولياً أصلاً، ففي الأوقاف العامّة یكون الحاكم أو المنسوب من قبله متولياً علی الأقوی. و كذا فی الخاصّة فیما یرجع إلی مصلحة الوقف و مراعاة البطون؛ من تعمیره، و حفظ الأصول، و إجارته للبطون اللاحقّة. و أمّا بالنسبة إلی تنمیته و إصلاحاته الجزئیة المتوقّف علیها حصول النماء الفعلی كتنقیة أنهاره و كریه و حرثه و جمع حاصله و تقسیمه و أمثال ذلك فأمرها راجع إلی الموقوف علیهم الموجودین» (خمینی، تحریر الوسیله ج ۲، ص ۸۴)

حتی محقق خویی که به ولایت فقیه از آن طریقی که امام راحل قدس سره و دیگران قائلند، معتقد نیست بلکه از باب امور حسبه به عنوان قدر متیقن در اینگونه موارد قائل است در مورد عدم تعیین متولی از سوی واقف در همه اوقاف و اوقافی که تملیکی نباشد یا در جهاتی که واقف به متولی اجازه نداده باشد حق تولیت را به حاکم شرع داده است.

(مسألة ۱۱۳۴): إذا لم یجعل الواقف ولیا علی الوقف كانت الولاية علیه للحاكم الشرعی. نعم إذا كان الوقف علی نحو التملیک و كان خاصا كانت الولاية علیه للموقوف علیه، فإذا قال: هذه الدار وقف لأولادی و من بعدهم لأولادهم و هكذا، فالولاية علیها و علی منافعها تكون

للأولاد، و إذا لم يكن الوقف خاصاً أو كان و لم يكن على نحو التمليك بأن كان على نحو الصرف و غيره من الأنواع فالولاية للحاكم الشرعى.

(مسألة ۱۱۳۷): إذا عين الواقف للولى (المجوعول له الولاية) جهة خاصة اختصت ولايته بتلك الجهة و كان المرجع فى بقية الجهات الحاكم الشرعى و ان أطلق له الولاية كانت الجهات كلها تحت ولايته فله الإجارة و التعمير و أخذ العوض و دفع الخراج و جمع الحاصل و قسمته على الموقوف عليهم و غير ذلك مما يكون تحت ولاية الولى، نعم إذا كان فى الخارج تعارف تنصرف إليه الولاية اختصت الولاية بذلك المتعارف. (منهاج الصالحين (للخوئى)؛ ج ۲، ص ۲۳۸) با وجود وضوح این مسأله در مبانی فقه امامیه با آراء و نظریات مختلف لیکن برخی از نویسندگان مقاله‌ای با عنوان «حکومت زدایی از حرم» منتشر کرده که انتخاب عنوان مقاله و کیفیت ورود و طرح سؤالات اصلی و فرعی آن به نحوی زیرکانه در صدد القای شبهه می‌باشد. رجوع شود به پرتال سروش محللاتی [http://soroosh-](http://soroosh-mahallati.com/fa/۲۸۹)

[mahallati.com/fa/۲۸۹](http://soroosh-mahallati.com/fa/۲۸۹)

با آنکه مشهد الرضا همیشه مملو از جمعیت است به طور که کمتر زمانی را می‌بینیم که چندین هزار زائر طوف حرمش نکنند اما او می‌نویسد: سالروز ولادت حضرت، سبب تأمل هر کسی شده آیا حضور جمعیت سبب این تأمل می‌شود یا سالروز تولد؟ تأمل در چه چیزی؟ مبهم است. طلبه اهل فقه یکبار ذهنش به این سؤال سوق داده می‌شود که حرم با حکومت چه رابطه‌ای دارد؟ یکبار پای حکومت به میان می‌آید چه ارتباطی بین جمعیت و سالروز ولادت و حرم و حکومت است؟ آن مقدمه چینی برای چیست؟

ایجاد سؤال در ذهن این طلبه و به دنبالش سؤالات دیگر، ناشی از عدم اشراف بر مسائل وقف است و الا کسی که بر اقوال و ادله در کتاب وقف تسلط داشته باشد به راحتی پاسخ سؤال اصلی را می‌دهد که مشاهد مشرفه از اوقاف عمومی است که تولیت خاصی ندارد پس تولیتش به عهده فقیه است همانطوری که در زمان امام راحل، ایشان این امر مهم را بر عهده داشتند و تعیین متولی می‌کردند، در آن زمان حضور جمعیت و سالروز تولد حضرت رضا برای کسی تأملی ایجاد نمی‌کرد و طلبه اهل فقه با این چالش روبرو نمی‌شد. چه اتفاقی رخ داده که امروز چنین تأملی حاصل می‌شود. نویسنده ادعا می‌کند که در این راستا به

تحقیق جامع و گسترده دست نیافته، در حالی که کتب فتوایی و استدلالی فقه، پاسخ این سؤال را داده است و اصلاً مسئله مبتنی بر ملکیت موقوفه یا حقدار بودن دولت بر مبنای مصلحت یا بر محور مصلحت حکومت و مانند آن نیست؛ بلکه مراعات حقوق وقف و واقف و موقوف علیه اقتضا دارد، کسی مدیریت آن را به عهده بگیرد و ابتدا به ساکن این واقف است که می‌تواند در ضمن انشای وقف، مدیر را تا ابد تعیین کند ولی اگر تعیین نکرد یا فردی که صلاحیت برای این کار ندارد تعیین کرد یا... در این صورت برای مراعات حقوق مذکور، حاکم شرع متولی امور وقف می‌شود.

بنابر این بحث اول ایشان که بر اساس مالکیت دولت بر حرم باشد هیچ قائلی ندارد و فقهای بزرگ معاصر مانند امام خمینی و آیت الله خوئی به تولیت حاکم شرع بر مشاهد مشرفه معتقدند و همانطوری که در متن فتوای آنان نقل شد به ملکیت دولت و حاکمیت آن بر این مشاهد معتقد نیستند.

انتفاع از حرم نیز در اختیار موقوف علیه است که مسلمانان باشند و ربطی به دولت و حکومت ندارد بلکه از ناحیه واقف با انشای وقف، این حق برای موقوف علیه ایجاد شده از این رو لازم نیست از هیچکس در انتفاع از مشاهد شریفه مانند ورود و خروج و عبادت کردن و نشستن و برخاستن و مانند آن، اجازه گرفت.

مطلب دیگر نویسنده اشتیاق دولت هابر ولایت بر حرم است که مدیریت حرم را به دست بگیرند ولی ادعا می‌کند که دلیلی بر این مطلب وجود ندارد؛ در حالیکه اگر مقصود از دولت‌ها قوه مجریه است اشکال ندارد ولی اگر مراد نویسنده ولی فقیه است عبارات فقها و ادله مشهور در این مسئله بیان شد که حکایت از ولایت فقیه بر اوقاف عامه‌ای دارد که متولی خاصی از سوی واقف برایش تعیین نشده است. نویسنده با ذکر عبارتی از محقق اصفهانی در صدد القای این است که هیچکس حتی فقیه، ولایت بر اوقاف عامه ندارد. مغالطه‌ای که در اینجا مطرح است و به مرحوم اصفهانی نسبت داده است این است که «واقف می‌تواند متولی خاص نصب کند و این بدان معناست که در این امور ذاتاً در قلمرو حاکم قرار ندارد و نمی‌توان گفت: دخالت حاکم ضروری است.» بحث در توانایی انتخاب متولی توسط واقف نیست بلکه بحث در جایی است که واقف از این فرصتی که شارع در

اختیار او قرار داده است استفاده نکرده و متولی خاص معین نکرده است، در این حال به ناچار دخالت حاکم ضروری خواهد بود.

عبارتی که از محقق اصفهانی نقل کرده نیز بیانگر این است که حاکم در اوقاف ابتدا به ساکن ولایتی ندارد و لازم نیست حاکم عهده دار امور اوقاف بشود ولی این عبارت دلیل بر این نیست که اگر واقف متولی تعیین نکرد، متولی آن نمی‌تواند شارع یا حاکم شرع باشد. خود نویسنده نیز ناخود آگاه به همین مطلب اشاره کرده است و گفته: «واقف می‌تواند تکلیف سرپرستی موقوفه را مشخص کند.» و کلماتی که از میرزای قمی و صاحب عروه نیز نقل می‌کند، کسی در این مقدار بحثی ندارد همانطوری که قبلاً به آن اشاره شد، همه بحث و نزاع در جایی است که این کار را نکرده است الان متولی چنین وقفی کیست؟ آحاد مردم یا حاکم شرع؟

در پاراگراف بعدی مغالطه‌ای کرده که «بر اساس نگاه فقهی وقف یک نهاد حکومتی نیست» و بر این مطلب استدلال نیز نموده است. مگر کسی ولایت حاکم را بر موقوفه‌ای که متولی برای آن از سوی واقف تعیین نشده است، نهاد حکومتی دانسته است؟ بلکه همانگونه که سرپرستی مجانین و صغار و سفیه و به طور کلی محجورین بر عهده حاکم است با این که اینها نهاد حکومتی نیستند؛ بله ولایت بر صغیر مجنونی که جنونش قبل از بلوغ بوده مشروط به عدم پدر و جد و وصی از سوی این دو است، در مورد اوقاف نیز بارها در این نوشته گفته‌ایم که ولایت حاکم مشروط به عدم تعیین متولی از سوی واقف در حین انشای وقف است.

در قسمت مصلحت وقف نیز نویسنده در صدد این است که نقش حاکم را کم‌رنگ نشان دهد و از این‌رو به خیال خودش ضربه‌ای بر اختیارات حاکم وارد کند زیرا ابتدا به محدود بودن ولایت او و منحصر به جهت وقف و مصلحت وقف می‌پردازد که مطلب تام و تمامی است و حاکم باید در همین محدوده به مدیریت وقف بپردازد ولی در ذیل می‌خواهد همین مقدار را نیز از او بگیرد می‌نویسد: «درست به همین دلیل است که همان حد اقل حضور حکومت در مدیریت وقف نیز ضرورتاً باید حکومت زدایی شود...» و در ادامه می‌نویسد: «از همین روست که اگر در مسجد و حرم هم حاکم به فکر تأمین مصلحت خود

بوده و در انتخاب متولی و یا امام مسجد گرایش به خویش داشته باشد و یا برنامه‌های وقف را در جهت استحکام حکومت تدبیر کند اهلیت ولایت را از دست می‌دهد...» در حالی که اولاً حاکم شرع فردی عادل است و در حیطه‌ای که شرع برایش معین کرده عمل می‌کند و برای خود مصلحتی قائل نیست که بخواهد از مشاهد شریفه در این راستا استفاده کند و ثانیاً اگر از مشاهد شریفه و امکاناتش برای ترویج حقایق و معارف دین و تحکیم حکومت اسلامی استفاده شود چه عیبی دارد مگر حکومت وابسته به این فقیه یا آن فقیه است؟ مگر پیامبر خدا(ص) مسجد را پایگاه برای امور حکومتی قرار نداده بود و مگر قضاوت‌های علی(ع) و ترغیب افراد به حضور در لشکر و مانند آن در مسجد کوفه نبود؟ استفاده کردن از مشاهد مشرفه در راستای تحکیم دین و حکومت یکی از منافع اساسی چنین اوقافی است.

آنچه به عنوان نتیجه‌گیری مطرح می‌کند کلمه حق یراد بها الباطل، ما هم با او موافقیم که قوه مجریه حق دخالت در اعتبار مقدسه را ندارد و این شأن ولی فقیه است که از جهت ولایتش متصدی امور این مراکز عبادی گردد یا کسی را نصب کند که اهداف وقف را دنبال کند و سپردن این امور به دست مردم ترجیح بلا مرجح و سبب از بین رفتن وقف می‌شود کاری که هیچ عاقلی تا چه برسد به متدینی به آن رضایت نمی‌دهد.

در پاراگرافی که با عنوان در حرم رضوی مطرح می‌کند در صدد القای این نکته است که دست‌گذاری حکومت بر اعتبار مقدسه از باب چشم طمع به اموال آن است که تیول خود قرار دهد. و در این مورد داد سخن داده و بدون این که بین حکومت اسلامی و حکومت شاهان گذشته تفاوتی قائل شود به بیان هشت پیشنهاد پرداخته که از آنها استفاده می‌شود فرقی بین این دو نحوه و حکومت و تولیت طاغوتیان و فقیه جامع الشرایط نمی‌گذارد.

با توجه به واقعیت بیرونی که تولیت مشاهد مشرفه در ایران توسط ولی فقیه و حاکم شرع انتخاب می‌شوند چنانچه در عراق هم در تولیت اعتبار مقدسه‌ی مثل نجف و کربلا چنین است همانگونه که قبلاً توسط امام خمینی قدس سره تعیین می‌شدند و کسی در آن زمان تأمل و شکواییه نداشت و این عیوبی که نویسنده الان می‌بیند نمی‌دید؛ ذهن مخاطب

به این سوی می‌گردد که دست ولایت سبب این مشکلات است و باید این دست قطع گردد و چون مشاهد شریفه مانند مشترکات است همه مردم در آن حق دارند. ولی نمی‌گوید که حق استفاده آری ولی حق تولیت چطور؟

شگفتا!! که نویسنده کتاب دین و دولت در اندیشه‌ی اسلامی با مواضع سرسخت خود در حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه در این مقاله خود، با ادبیاتی همچون ادبیات خوارج در صدر اسلام که با شعار لاحکم الا لله، نفی حکومت حق و باطل، علوی و اموی هردو می‌کردند، در حالیکه «لابد للناس من امیر برّ اوفاجر» (نهج البلاغه / صبحی الصالح / ۸۳) و با ادبیات آنارشیستی و فوضیّه که با شعار لاسلطویّه، نفی هرگونه حکومتی می‌کنند، در مقام پیشبرد اهداف همچون سکولاریستها برای رهایی حرم از قیود حکومت و انحصار آن آشنایان با مبانی فقهی و مصالح اجتماعی را به طرحی دعوت می‌کند و پس از مقایسه‌ی نادرست و ناصواب سه کشور ایران، عراق و عربستان سعودی از جهت مدیریت مشاهد مشرفه‌ای آنها، هردو کشور ایران و عربستان سعودی را از یک سنخ می‌شمرد.

در حالیکه (أفمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا يستون) (سجده/ ۱۸) آیا حکومت برّ و فاسق، حکومت امیر المؤمنین علی(ع) و حکومت معاویه را می‌توان از یک سنخ به حساب آورد؟ آیا نظام سیاسی متحجّر و فامیلی و قبیله‌ای که نه از ارزشهای الهی و اسلامی بهره‌ی برده است و نه مشروعیت دارد و نه قانون اساسی دارد بلکه همانند گاو شیرده... تکمیل کننده‌ی منافع مستبکران عالم است و مردمش با صندوق آراء کمتر آشنایی ندارند، با نظام سیاسی مترقی که براساس مبانی مسلم فقهی مدرسه‌ی اهل بیت علیهم السلام و مورد اجماع فقهای امامیه بلکه اجماع فریقین و اجماع مسلمانان استقرار یافته و با نفی ولایت طاغوت و مستبکران، مشروعیت اسلامی و الهی دارد و قانون اساسی آن را ده‌ها فقیه طراز اول به نمایندگی از مردم تدوین کرده‌اند و آحاد مردم به آن رأی داده‌اند و ارکان آن از صندوق آراء بیرون می‌آید و در طول چهل سال ده‌ها بار مردم را پای صندوق انتخابات کشانده یکسان است!!؟

در مجموع و ای کاش نویسنده محترم مشخص می‌کرد که نظر شان مطابق با کدامین مبانی فقهی شیعه یا سنی است؟ و کدامین مصالح اجتماعی در آن اندیشیده شده است؟ که

آشنایان به مبانی فقهی و مصالح اجتماعی را به تجدید نظر طلبی دعوت می‌کند و اصولاً در اندیشه‌ی ایشان کدامین حکومت دارای وجاهت و مشروعیت است؟ آیا مبانی ولایت فقیه را می‌پذیرد؟ آیا قائل به حسبه است؟ یا در برابر مردم سالاری و دموکراسی سر فرود می‌آورد و خاضع است و یا به سکولارسم معتقد است و اسلام را از سیاست جدا می‌داند و عقیده‌ی به ولایت فقیه و ضرورت تأسیس نظام اسلامی و اجرای احکام فقهی ندارد و حفظ شعائر و وجوب حفظ نظام و اینکه از اوجب واجبات است، نسبت به این آراء و مبانی گرفتار استحاله و تجدید نظر طلب شده است؟

سؤال مهم دیگر آنکه چگونه عراق از ایران متمایز گشته است؟ آیا مدیریت مشاهد مشرفه‌ای عراق برچه اساسی استوار است؟ و چه تفاوتی با ایران دارد؟ آیا تولید کربلا، نجف هم مانند مشهد و قم، به دست مرجعیت و حاکم شرع و فقیه مبسوط الید انجام نمی‌پذیرد؟ چگونه بائک تجر و بائی لا تجر؟ آیا راستی منشأ این قبیل مغالطه‌ها چیست؟ و چه اهدافی را دنبال می‌کند؟ و سرانجام آن به کجا منتهی می‌شود؟ و ده‌ها پرسش دیگر که مجال پرداختن به آنها نیست، والعاقبه للمتقین و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین.

یکی بر سر شاخ، بن می‌برید خداوند بستان نگه کرد و دید
بگفتا گر این مرد بد می‌کند نه با من که با نفس خود می‌کند

نتیجه گیری

دیدگاه فقهای متقدم و متأخر در اوقاف عامه، متولی بودن حاکم شرع است در صورتی که واقف کسی را برای نظارت و تولیت معین نکرده باشد. البته برخی از تصرفات که به قصد و نیت واقف به موقوف علیه اجازه انجام آن داده شده نیازی به اجازه گرفتن از حاکم شرع ندارد مانند ورود به مسجد و استفاده از آب آن برای تطهیر و نماز خواندن و امثال آن. در وقف خاص نیز اقوال مختلف بود ولی قول مختار این است که دراموری که برای بهتر انتفاع بردن از وقف و سودآوری آن است موقوف علیه ولایت دارند و اساس وقف و نیت واقف نیز همین بوده است ولی در مواردی که مصلحت وقف و بقای آن اقتضا دارد یا سود و زیان بطون متأخر مطرح است امرش به دست حاکم شرع است آنگونه که او مصلحت می‌بیند باید عمل شود.

ثبوت ولایت حاکم شرع در این امور فرقی ندارد از راه ادله قائم بر لزوم بپا داشتن حکومت اسلامی وارد شویم یا از راه نهاد حسبه و عدم رضایت شارع به رها ماندن اموری که در نظم و انتظام جامعه اسلامی و به ثمر رسیدن حقوق افراد مسلمان مؤثر است. حاکم شرع می‌تواند با ایجاد سازمانی و انتخاب افرادی که توان ایفای مسئولیت به ثمر نشانند نیات واقف را داشته باشند از عهده این امر مهم برآید.

به دلیل اینکه حرم از اوقاف عامه است سرپرستی و مدیریت آن بر حاکم شرع است. لذا حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه نه هر حکومت، طبق صلاحدید، و اجازه حاکم می‌تواند متولی اوقاف باشند و به جهت بهره برداری بهتر موقوف علیهم، سیاست گذاری اوقاف را تدبیر و متولی آن را مشخص کرده و بگماردند.

آنچه در این مقاله گفته شد یکی از وظایف ولی امر در حکومت اسلامی است ولی

سؤالات دیگری نیز مطرح است که باید در مقالات متعددی به آنها پرداخته شود، همچون

نقش حکومت اسلامی در به روز کردن وقف‌های گذشته و کارآمد کردن آنها،

نقش حکومت اسلامی در باره وقف امور مستحدثه مانند وقف امتیازها، وقف اختراعات، وقف حرفه، وقف پول و مانند آن،

نقش حکومت اسلامی در مورد تبدیل وقف و تعویض آن

نقش حکومت اسلامی در مورد بهینه سازی بکارگیری اوقاف، تجدید بنای آن و تبدیل

کاربری آن

منابع:

اراکي، محمد علي، المسائل الواضحة، ۲ جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۱۴ ه.ق.

اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ۱۴ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۰۳ ه.ق.

بحر العلوم، محمد بن محمد تقی، بلغة الفقیه، ۴ جلد، منشورات مکتبة الصادق، تهران - ایران، چهارم، ۱۴۰۳ ه.ق.

بصری بحرانی، زین الدین، محمد امین، کلمة التقوی، ۷ جلد، سید جواد داعی، قم - ایران، سوم، ۱۴۱۳ ه.ق.

- تبریزی، جواد بن علی، منهاج الصالحین (للتبریزی)، ۲ جلد، مجمع الإمام المهدی (عجل الله تعالى فرجه)، قم - ایران، اول، ۱۴۲۶ هـ.ق.
- اراکي، محمد علی، المسائل الواضحة، ۲ جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۱۴ هـ.ق.
- اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ۱۴ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۰۳ هـ.ق.
- بحر العلوم، محمد بن محمد تقی، بلغة الفقیه، ۴ جلد، منشورات مكتبة الصادق، تهران - ایران، چهارم، ۱۴۰۳ هـ.ق.
- بصری بحرانی، زین الدین، محمد امین، کلمة التقوی، ۷ جلد، سید جواد وداعی، قم - ایران، سوم، ۱۴۱۳ هـ.ق.
- تبریزی، جواد بن علی، منهاج الصالحین (للتبریزی)، ۲ جلد، مجمع الإمام المهدی (عجل الله تعالى فرجه)، قم - ایران، اول، ۱۴۲۶ هـ.ق.
- خراسانی، حسین و حید، منهاج الصالحین (للوحد)، ۳ جلد، مدرسه امام باقر علیه السلام، قم - ایران، پنجم، ۱۴۲۸ هـ.ق.
- خمینی، سید روح الله موسوی، تحریر الوسيلة، مطبعة الاداب، النجف الاشراف، دوم، ۱۳۹۰ هـ.ق.
- خویی، سید ابو القاسم موسوی، منهاج الصالحین (للخوئی)، ۲ جلد، نشر مدينة العلم، قم - ایران، ۲۸، ۱۴۱ هـ.ق.
- سبزواری، سید عبد الأعلى، جامع الأحكام الشرعية (للسبزواری)، در یک جلد، مؤسسه المنار، قم - ایران، نهم، هـ.ق.
- سبزواری، سید عبد الأعلى، مهذب الأحكام (للسبزواری)، ۳۰ جلد، مؤسسه المنار - دفتر حضرت آية الله، قم - ایران، چهارم، ۱۴۱۳ هـ.ق.
- سبزواری، محقق، محمد باقر بن محمد مؤمن، كفاية الأحكام، ۲ جلد، انتشارات مهدوی، اصفهان - ایران، اول، هـ.ق.
- شهید اول، محمد بن مکی، الدروس الشرعية فی فقه الإمامیة، ۳ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، دوم، ۱۴۱۷ هـ.ق.
- شهید اول، محمد بن مکی، اللمعة الدمشقية فی فقه الإمامیة، در یک جلد، دار التراث - الدار الإسلامية، بیروت - لبنان، اول، ۱۴۱۰ هـ.ق.

شهيد ثانی، زين الدين بن علی، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (ط - الحديثة)، ۱۰ جلد، كتابفروشی داوری، قم - ایران، اول، ۱۴۱۰ ه.ق.

شهيد ثانی، زين الدين بن علی، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ۱۵ جلد، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم - ایران، اول، ۱۴۱۳ ه.ق.

طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، المبسوط في فقه الإمامية، ۸ جلد، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، تهران - ایران، سوم، ۱۳۸۷ ه.ق.

طوسی، محمد بن الحسن، تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان) - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ه.ق.

عاملی، سيد جواد بن محمد حسینی، مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلماء (ط - الحديثة)، ۲۳ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۱۹ ه.ق.

علامه حلی، حسن بن يوسف بن مطهر اسدی، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإیمان، ۲ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۱۰ ه.ق.

علامه حلی، حسن بن يوسف بن مطهر اسدی، تبصرة المتعلمين في أحكام الدين، در یک جلد، مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران - ایران، اول، ۱۴۱۱ ه.ق.

علامه حلی، حسن بن يوسف بن مطهر اسدی، تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية (ط - الحديثة)، ۶ جلد، مؤسسه امام صادق عليه السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۲۰ ه.ق.

علامه حلی، حسن بن يوسف بن مطهر اسدی، تذكرة الفقهاء (ط - القديمة)، در یک جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ایران، اول، بی تا.

فاضل آبی، حسن بن ابی طالب یوسفی، كشف الرموز في شرح مختصر النافع، ۲ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ایران، سوم، ۱۴۱۷ ه.ق.

فاضل مقداد بن عبد الله السيوري، التنقيح الرائع لمختصر الشرائع، ۴ جلد، كتابخانه آية الله مرعشي نجفی - ره، قم - ایران، اول، ۱۴۰۴ ه.ق.

فخر المحققين، محمد بن حسن بن يوسف، إيضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد، ۴ جلد، مؤسسه اسماعيليان، قم - ایران، اول، ۱۳۸۷ ه.ق.

ققعانی، علی بن علی بن محمد بن طی، مسائل ابن طی - المسائل الفقهية، در یک جلد، بی تا.

فیض کاشانی، محمد محسن ابن شاه مرتضی، مفاتيح الشرائع، ۳ جلد، كتابخانه آية الله مرعشي نجفی - ره، قم - ایران، اول، ه.ق.

قمی، سيد تقی طباطبائی، مبانی منهج الصالحين، ۱۰ جلد، منشورات قلم الشرق، قم - ایران، اول، ۱۴۲۶ ه.ق.

- كاشف الغطاء، جعفر بن خضر مالكي، كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء (ط - الحديثة)، ٤ جلد، انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم، قم - ايران، اول، هـ ق.
- كاشف الغطاء، عباس بن حسن بن جعفر، منهل الغمام في شرح شرائع الإسلام، ٣ جلد، مؤسسه كاشف الغطاء، نجف اشرف - عراق، اول، ١٤٢٤ هـ ق.
- كركي، محقق ثاني، علي بن حسين، جامع المقاصد في شرح القواعد، ١٣ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، دوم، ١٤١٤ هـ ق.
- كليني، محمد بن يعقوب، الكافي (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، ١٤٠٧ هـ ق.
- محقق حلي، نجم الدين، جعفر بن حسن، المختصر النافع في فقه الإمامية، ٢ جلد، مؤسسة المطبوعات الدينية، قم - ايران، ششم، ١٤١٨ هـ ق.
- محقق حلي، نجم الدين، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ٤ جلد، مؤسسه اسماعيليان، قم - ايران، دوم، ١٤٠٨ هـ ق.
- مشكيني، ميرزا علي، مصطلحات الفقه، در يك جلد، بی تا.
- مغنيه، محمد جواد، الفقه على المذاهب الخمسة، ٢ جلد، دار التيارات الجديد - دار الجواد، بيروت - لبنان، دهم، ١٤٢١ هـ ق.
- منتظري، حسين علي، دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، ٤ جلد، نشر تفكر، قم - ايران، دوم، ١٤٠٩ هـ ق. خلخالي، سيد محمد مهدي موسوي، الحاكمية في الإسلام، در يك جلد، مجمع انديشه اسلامي، قم - ايران، اول، ١٤٢٥ هـ ق.
- نائيني، ميرزا محمد حسين غروي - عراقي، آقا ضياء الدين، على كزازی، الرسائل الفقهية (تقاريرات، للنجم آبادی)، در يك جلد، انتشارات مؤسسه معارف اسلامي امام رضا عليه السلام، قم - ايران، اول، ١٤٢١ هـ ق.
- نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ٤٣ جلد، دار إحياء التراث العربي، بيروت - لبنان، هفتم، ١٩٨١ م.
- يوسف بحراني، آل عصفور، ابن احمد بن ابراهيم، الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، ٢٥ جلد، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران، اول، ١٤٠٥ هـ ق.
- يحيى بن سعيد حلي، الجامع للشرائع، در يك جلد، مؤسسة سيد الشهداء العلمية، قم - ايران، اول، ١٤٠٥ هـ ق.
- يزدي، سيد محمد كاظم طباطبائي، تكملة العروة الوثقى، ٢ جلد، كتابفروشي داوري، قم - ايران، اول، بی تا